

مغول‌ها از چنگیز تا هولاکو (تحولات اجتماعی ایران)

الهامه مفتاح

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اعصار تاریخی، هویت مستقل و ارزشهای ذاتی خود را دارند و علم تاریخ، ضرورتاً واجد سویه‌ای تفسیری است و مورخ به بازسازی دقیق و ارائه توصیفی عینی از گذشته می‌پردازد. بنابراین، لزوم اولویت تاریخ‌مند و دستیابی به تاریخی عقلانی - انتقادی روشن می‌شود و عقلانیت تاریخ در گرو بسط آگاهانه مسائل و تناقضات درونی آن است. توجه اصلی این مقاله به یکی از اعصار تاریخی است با دیدگاهی آگاهانه و از منظر مطالعه امور اجتماعی و اداری.

تهاجم مغول به ایران، گذشته از تأثیر فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عمیقی که بر ساختار جامعه گذاشت، اساس و بنیان اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی خود مغولان را نیز تغییر داد به گونه‌ای که در واقع ایلخانان را نباید مغول نامید. این مقاله، نقش کارساز دین و جهان‌بینی و تفکر مابعدالطبیعی مغولان را در امور سیاسی، نظام اجتماعی و ساختار اداری آنان بیان می‌کند. گرایشهای سیاسی و شیوه حکومتی مغولان، تعارض دینی در کنار تضاد سیاسی، تشکیلات لشکری و کشوری و ... از مباحثی است که در این مقاله به آن خواهیم پرداخت.



گفتار نخستین

یورش اردوی مغول به ایران و شرق اروپا و پیروزی‌های شگرف آنان، ما را وامی‌دارد تا درباره این رویداد و یورشهای دیگری مانند حمله‌های اسکندر، قیصرهای روم، آتیلا، تیمور گورکان و نمونه‌های جدید آنها، تهاجمات هیتلر و ... لختی بیندیشیم و دریابیم که این سران را کدام انگیزه‌ها به میدانهای نبرد می‌کشاند؛ یا چه عواملی سبب می‌شد تا هزاران انسان، سر بر خط فرماندهی آنان نهند.

متأسفانه مباحث تاریخی مطرح در ایران، اکثراً انتزاعی بررسی می‌شوند و باید توجه داشت که نتیجه انتزاع و تفکر انتزاعی، دستیابی به منظری کلی‌تر و غنی‌تر نیست؛ زیرا دیدگاه انتزاعی، دیدگاهی یک سوپه، محدود و ضرورتاً جزمی است و از آنجا که تجربه تاریخی، کلیتی زمانمند است که در آن معنا و دلالت حوادث و تجارب گذشته و حال و آینده از هم جدایی‌ناپذیر است، آنچه این تجارب را به هم متصل می‌سازد و بدان‌ها معنا می‌بخشد همان تأمل تاریخی است. فقر تجربه تاریخی سبب شده است تا نتوانیم با توسل به مضامین و محتواهای انضمامی - تاریخی و افزایش غنای فرهنگی مسئله، از تعصبات و جزمیت دوری جویم.

همه اعصار تاریخی، هویت مستقل خود را دارند و باید براساس ارزشهای ذاتی خود و از طریق همدلی درک شوند. پس نباید گذشته را به حال فروکاست و همچنین نباید اعصار تاریخی را بسان پدیده‌های طبیعی، براساس قواعد عام و تکرارناپذیر مورد مطالعه قرار داد. به عبارت دیگر، علم تاریخ، ضرورتاً سوپه‌ای هرمنوتیکی یا تفسیری دارد. وظیفه اصلی مورخ، بازسازی دقیق گذشته و ارائه توصیفی عینی از هر دوره تاریخی «همان طور که واقع بود» است و ما باید ماهیت ادوار گذشته و فرهنگهای بیگانه را بهتر از خود آنها بشناسیم. این نکته، خالی از اعتقاد به وجود یگانه «واقعیت عینی» است؛ همان واقعییتی که علم تاریخ باید آن را کشف و بیان کند. بدین ترتیب، بر خصلت عینی‌گرایی علم تاریخ، تأکید می‌شود. این نوع آگاهی، به علت خصلت عینی‌گرایانه خود، می‌کوشد تا موضوعها را به شیوه علوم طبیعی یعنی به کمک مفاهیم کلی و انتزاعی تعریف کند؛ و این خود یکی از سرچشمه‌های تحریف است. بنابراین، لزوم اولویت تاریخمندی و دستیابی به تاریخی عقلانی - انتقادی روشن می‌گردد. با این تعریف که عقلانیت



تاریخ در گرو بسط آگاهانه مسائل و تناقضات درونی آن است. هدف اصلی این نوشته نیز، توجه به یکی از اعصار تاریخی ایران است با دیدگاهی آگاهانه و از منظر مطالعه امور و خصوصیات اجتماعی.

مغولان به هنگام و هنگامه هجوم به ایران و فتح آن با ملتی روبه‌رو شدند که هویت و فرهنگ غنی و دیرپایی داشت. اگرچه زلزله در همه ارکان و شئون جامعه پدید آمده بود لیکن مردم این سرزمین با از دست دادن حکومت، از موجودیت ملی خویش دفاع کردند و اصالت عمیق تمدن ایرانی و کارایی آن در غلبه نهایی با تعرض و تهاجم بیگانه به کار آمد. در این مسئله، جای تردید نیست که امر وزارت از بنیادهای قدیم در نظام سیاسی ایران است و وزیرانی چون بزرگمهر و پس از او نامورند. منصب وزارت در عهد خلافت و خاصه در عهد عباسیان - بعد از مقام خلیفه قرار داشت - از آنجا که آیین مُلک‌داری و دیوانی را از ایرانیان آموختند، لذا وزیر به جای رئیس حکومت اسلامی، کارها را تدبیر و اداره می‌کرد و هرچه خلیفه از کار حکومت فارغ‌تر بود، نفوذ وزیر بیشتر می‌شد. در دوران مغول و به‌ویژه حکومت ایلخانان نیز، امور مملکت بیشتر به دست مدیران و اهل قلم ایرانی‌نَسب اداره می‌شد. اصولاً این تشابه بین تمامی اقوامی که به ایران تاختند و حکومت و نعمتهای آن را تصاحب کردند، وجود دارد. آنان از قابلیت‌های اداری عنصر مغلوب، یعنی ایرانیان و به‌کار بستن آیین مملکت‌داری دیرین آنان، خود را ناگزیر دیدند؛ زیرا که خود مدنیت و فرهنگی درخور نداشتند و برای تداوم غلبه خود نیز در پی تأسیس نظامی اداری و حکومتی برآمده بودند. موضوع تعدیل خوی مغول و آشتی دادن طبع ایشان با تمدن و در نتیجه آن، حفظ میراث مدنیت و فرهنگ ایران، مسئله‌ای مهم و درخور بحثی دقیق و جداگانه است و در این حوزه، تأثیر وزیران و بزرگان ایرانی بی‌شبهه و انکارناکردنی است. لیکن پرسش مهم این است که، مغول بیابانگرد چه خصوصیات اجتماعی و فرهنگی داشته است و چرا و چگونه چادرنشینان و صحراگردانی که فرهنگ ویژه خود را داشتند آنچنان تغییر یافتند که در حقیقت در تاریخ ایران از لحاظ فرهنگی، نقطه عطفی ایجاد کردند.

درخصوص نقش کارساز دین در امور سیاسی از زمان مغول، بررسی جامع و مانعی صورت نگرفته، همچنان که شایسته است درباره نظام اجتماعی - ساختار سیاسی و فرهنگی، طرز تلقی،



جهانبینی و تفکر مابعدالطبیعی مغولان، قبل از حرکت تهاجمی، شکل‌گیری حکومت و تکوین مغولستان و آغازین نگاه مغولان بر دنیای شرق و غرب، تحقیقات گسترده‌ای به‌عمل‌آید. نگارنده در مقاله‌ای کوتاه، نگاهی گذرا بر این مقوله داشته است و لذا در این تحقیق که به دنبال آن نگارش یافته است به این مباحث اشاره نخواهد شد.

تهاجم مغول به ایران، گذشته از تأثیر فرهنگی - اقتصادی عمیقی که بر ساختارهای یاد شده گذاشت، اساس و بنیان اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود مغولان را نیز تغییر داد؛ به‌گونه‌ای که در واقع ایلخانان مغول به‌ویژه ایلخانان پس از غازان‌خان را، نباید مغول نامید.

دوران فتوحات مغول، از ادواری است که تاریخ ایران بر اثر جابه‌جایی طوایف و قبایل به خود دیده است. از نظر تاریخی، امپراتوری‌های بزرگ همه‌عظمت، نیرو و به‌هم‌پیوستگی خود را به مهاجرانی بدهکارند که مایه‌ی تحرک را با خود آورده بودند. اگر کاملاً از بین نرفته باشند، لاقلاً با از بیرون آمده‌ها درهم آمیختند و این پدیده‌های نوین نیز با آیندگان یا میهمانان تازه‌واردی پیوند یافتند که می‌خواستند مستقر شوند. به‌هر روی نباید به این واقعیت که مهاجران اسلحه به‌دست، تنها با زور به سرزمین جدید وارد شدند نظر افکند، بلکه باید توجه داشت که در آن هنگام، قبایلی آگاهی یافته بودند که در سرزمینهای همسایه با وضعیت مطلوب‌تری می‌توانند زندگی کنند. شوربختی از آن‌ کشور بود که در مسیری قرار داشت که راه به سرزمین‌های دوردست از آن می‌گذشت. این قبایل در پیروزی‌های نظامی معمولاً بومی‌ها را آزاد می‌گذاشتند تا با آداب و رسوم خود زندگی کنند. در واقع، یک پرده از نمایش که ملت فاتح را از مردم مغلوب جدا می‌کرد «حمایت» بوده است. اما تاریخ تهاجم مغولان به سرزمین ایران، راه و شیوه‌ای دیگر داشت. نفوذ، آرام و بی‌ویرانی نبود. از این سرزمین به‌عنوان گذرگاه - ترانزیت - استفاده نشد. به هیچ روی، مهاجرت فصلی در میان نبود. حتی نفوذ حیل‌گرانه و بی‌جنجال هم در کار نبود. قبلاً مهاجرتها بدین شکل صورت می‌گرفت؛ یعنی از شکاف مخزنی به‌هم فشرده در مرکز آسیا، ترک و راه نفوذی باز می‌شد و مهاجران، بیرون می‌ریختند همچون مهاجرت هونها. اما مغولها، مگر آنان چگونه افرادی بودند که تنها از نامشان آسیا و اروپا هراسان می‌شد؟ مگر آنان حاصل سرزمین و جامعه‌ای معین و از گذشته‌ای پیوسته در چرخش در طی هزاران سال در قطب آسیا تکوین نیافته



بودند؟ و در سرزمینی نبالیده بودند که خصلت محروم‌شان، ظاهراً مانع می‌شده است که در تاریخ نقش خود را بازی کنند؟

از مغولستان، پیوسته به‌عنوان سرزمینی استپی یاد کرده‌اند که جایگاه چادرنشینان دوره‌گرد بوده است. لیکن در واقع استپ مغولستان هیچ‌گاه گهوارهٔ زندگی جماعت خانه‌به‌دوش پرجنب‌وجوش مانند تخارها، سیت‌ها، سَرم‌ت‌ها، هیونگ‌نوها، ترکها و مغولها به‌شمار نمی‌رفته است. این بخشهای کوهستانی که دور جلگه‌های پرعلف، یا سنگ‌زارها و بیابانهای ماسه‌زار را فراگرفته‌اند، پایگاه و ریشه‌زار چادرنشینان بوده است. مغولستان به علت اینکه کشور چنگیزخان است، شهری جاویدان به‌دست آورد، از زمان اخراج اوغورها در قرن دوم هجری/ هشتم میلادی، دارای جمعیتی از مردم خود شد.

مغولان در مقایسه با اقوام هم‌سطح خویش، فرهنگ و تمدنی نازل داشتند. از این‌رو، به‌محض اینکه مغولستان تحت فرمان حکومت واحدی درآمد، لزوم ایجاد تشکیلات و سازمانهای منظم کشوری و لشکری، ضروری به‌نظر می‌رسید. به‌گفتهٔ جوینی، تاتاران از خود الفبا نداشتند، بدین سبب جوانان مغول می‌بایست از اوغوران سواد فرا گیرند تا بعد بتوانند مجموعهٔ «یاسا» یعنی حقوق عرفی مغولان را تنظیم و تحریر کنند.

مغولهای حقیقی به احتمال زیاد از تایگا یا جنگل سیبری آمدند که جایگاه حیوانات خزپوشی مانند خرس، روباه، سنجاب و ... بود. تاریخ سری مغولان، نسل و اصل و نسب چنگیز را به برتاجینو (Bortâ-Čino) می‌رساند که در سرچشمهٔ رود اونون در پای کوه مقدس بورقان قلدون- اقامتگاه خدای آسمان- کوکوتنگری- با قوای مرال (آهوی وحشی) ازدواج کرد و از این آمیختن، مغول پیدا شد. نخستین نیای مغولان را بنابر تاریخ سری دوبون مارگان (دبون خردمند) می‌دانند.

ترتیب ایجاد ایل‌های مختلف از یک مبدأ واحد را می‌توان به‌سهولت از تاریخ سری دریافت. بدین قرار، سرگذشت ملی مغولان را می‌توان بازشناخت. نام تاتار برای اولین بار در کتیبه‌های اورخون برده شده و در نوشته‌های چینی به سال ۸۴۲ م به شکل «تا- تا» دیده می‌شود. ساندرز احتمال می‌دهد که این اصطلاحی کلی بوده و دربارهٔ قبایل مغول‌زبان به‌کار می‌رفته و تا هنگام



کشورگشایی‌های چنگیز، وجود جداگانه داشته و سپس مغول جانشین آن شده است. با این وصف، مغولان را هنگامی که به اروپا تاختند همه به‌عنوان تاتار می‌شناختند. یسوکای بهادر پدر تموچین (چنگیزخان) برادرزاده کوتولا (قوتوله) یک سردار تاتار را به‌نام تموچین دستگیر کرد و بعدها نام پسر خود را تموچین گذاشت.

در مسابقه‌ای که برای احراز مقام رهبری مغولان ترتیب داده شده بود تموچین دو امتیاز آورد: یکی اصل و نسب و دیگر استعداد نظامی. به شمنها نیز الهام شد و رؤسای خاندان بر آن شدند که رتبه‌خانی را، که مدتی بلا تکلیف مانده بود، در وجود پسر یسوکای زنده کنند. در یک اجتماع قبیله‌ای (قوریلتهای بزرگ)، مسند فرمانروایی به تموچین داده شد و او را به لقب «چنگیزخان» خواندند. هنگامی که مغولستان زیر پای چنگیز قرار گرفت و ملت‌های ترک و مغول مطیع فرمان او شدند تصمیم گرفت تا بر جوامعی که صحراگرد نبودند حمله برد.

انقراض قراختایی، مرز غربی حکومت چنگیز را جزو قلمروهای سلطان خوارزم درآورد. داستان نبرد تکراری است. بارتولد با اتکا به ابن‌اثیر، جوینی، نسوی و رشیدالدین فضل‌الله در کتاب خود *ترکستان‌نامه*، ماقع را با نقد و بررسیهای استادانه ذکر کرده است.

نویسنده در این تحقیق، بنا بر آن نیست که به ذکر وقایع پردازد که نگاه اصلی بر تحولاتی است که بر جامعه ایران و مغول ظاهر شد. چنگیز نه تنها امپراتوری ایجاد کرد؛ بلکه آن را چنان خوب سازمان داد که تا پنجاه سال پس از مرگ وی نیز همچنان توسعه یافت. واضح است که او چیزی بالاتر از یک سردار با استعداد جنگجو بود، او یک مدیر برجسته کشوری نیز به‌شمار می‌رفت. برای مردی چون او، این مدیریت کاری بزرگ بود. بیابانگردی بی‌سواد که کشاورزی را خوار می‌شمرد و از شهرها بدش می‌آمد، آزادگروی در استپهای نامحدود تنها زندگی خوبی بود که او می‌شناخت. مغولان دور از مراکز زندگی متمدن بودند و از نفوذ فرهنگی یا مذهبی شهرهای آسیای شرقی و جنوبی تقریباً هیچ تأثیر نپذیرفته بودند، ولی چنگیز زیرک و هوشیار بود؛ لذا از خدمات مشاوران بزرگ جوامع پیشرفته‌تر استفاده می‌کرد. وی به کلی از تعصب نژادی برکنار بود. وزیران و فرماندهان خود را از بیست ملت مختلف فراهم آورده بود. نخستین گام او، تهیه خط و روی کاغذ آوردن زبان مغولی بود؛ دو صفت مشخصه وی: یکی روش او در تحمل کیشهای



گونگون و دیگر هواداری او از بازرگانی بین‌المللی است. چنگیز علاقه داشت تا برای مردم خود قانونی بگذارد و در تاریخی نامعلوم، متعاقب رسیدن به مقام «خان عالی»، مجموعه قوانین خویش را اعلام کرد که به «یاسا» معروف است.

مغولان هنگامی که آخرین شراره‌های مقاومت را فرو نشانند، مجبور شدند بیاندیشند که چگونه می‌توانند به بهترین شکل فرمانروایی خود را پایدار سازند. از سرزمینهایی که اشغال کرده‌اند ثروت به‌دست آورند و مردمی را که مغلوب ساخته‌اند تسکین دهند. پیروزی در صلح به مراتب دشوارتر از پیروزی در جنگ است. نتیجه اولیه تهاجم مغول کاهش جمعیت، فرار بقایای جمعیت و ترک مناطق مسکونی و کشاورزی بود که در گذشته پرجمعیت و حاصلخیز بود. بنا به روایت ابن‌اثیر در تسخیر مرو، هفتاد هزار تن از مردم شهر کشته شدند. جوینی، رقم کشتگان را یک میلیون و سیصد هزار تن ذکر می‌کند. هرچند این ارقام، خارج از تصور به‌نظر می‌رسد اما خالی از حقیقت نیست و آن اینکه نخستین هجومها ویرانگر و نابودکننده بوده است. قدرت مغول با خونریزی به سرزمین متمدن ایران تحمیل شده بود.

طبقه تحصیل‌کرده ایران از میان رفتند. هزارها تن از دانشمندان، آموزگاران و صاحب‌منصبان ضمن کشتارهای همگانی به هلاکت رسیدند. زندگی فرهنگی و آموزشی این ملت از هم پاشید. سواران مغول که از کشت و زرع بدشان می‌آمد و زمین را تنها برای چرای چارپایان و دامهای خود می‌خواستند اغلب، کشاورزان را می‌چاپیدند و از کشتزارها می‌رانند. شاید غیرممکن به‌نظر می‌آمد که ایران هرگز بتواند بار دیگر از زیر بار این ضربات خردکننده کمر راست کند. با این‌همه، جوامع بشری ظرفیت نامحدودی برای تجدید قوا دارند و حتی پس از یک دوره کوتاه صلح و آرامش، جاهل‌ترین و وحشی‌ترین کشورگشا نمی‌تواند خواستار فرمانروایی بر سرزمینی ویران و بی‌حاصل باشد. امیران مغول همین‌که دریافتند حکومتشان استوار و بلامعارض است به جستجوی مدیران تعلیم یافته و کارآزموده پرداختند تا اقتصاد از هم پاشیده کشور را بار دیگر سروسامان بخشند. جالب توجه‌ترین نتیجه کشورگشاییهای مغول، پنخس و پراکندگی وسیع نژاد ترک در آسیا بود.



عملاً تمام اقوام ترک آسیا در چارچوب امپراتوری مغول جای گرفته بودند و از این وضع، نتایج مهم ذیل به دست آمد: ملت‌های ترک چون عموماً از مغول‌های بی‌سواد، متمدن‌تر بودند و در سطح بالاتری از تمدن قرار داشتند، در این راه نیز پیشگام شدند؛ آنان نه تنها سرباز، بلکه کارمندان اداری و مدیران و آموزش‌دهندگان را در اختیار چنگیز گذاشتند و فرامین خانهای مغول به خط ترکی یا بهتر گفته شود به خط اویغوری صادر می‌شد.

همگام با لشگرهای مغول، زبان مغولی در آسیا پیشرفت کرد و رایج شد و زبان سلجوقها که تا آن زمان در بخشهایی از ایران، آذربایجان، آناتولی و استپهای روسی عمومیت پیدا کرده بود، با ورود مغولها شدیداً استحکام یافت. کسانی که به زبان مغولی گفتگو می‌کردند همیشه در اقلیت بودند و سرانجام در دریای زبان ترکی فرو رفتند.^۱

گرایش سیاسی و شیوه حکومتی مغولان

با ورود مغولان به ایران، دو گرایش سیاسی عمده وجود داشت؛ اول، گرایش تجزیه فئودالی صحرانشینی؛ در دولت مغول نظام حکومتی مرکب از اولوسهای نظامی و واحدهای قبیله‌ای وجود داشت؛ دوم، یک حکومت قوی در مرکز با سازمان اداری ناشی از آن در سطح مملکتی که از نظام دیوانسالاری زنجیرواری پیروی می‌کرد. وجود این دو تمایل سیاسی مذکور و تعارض دائم میان آنها- مانند دوره سلجوقی- سبب عمده تکوین رویدادها و تحولات سیاسی بود که این رویدادها و تحولات سیاسی به‌ویژه در دوران بعد، عهد غازان‌خان و رشیدالدین فضل‌الله همدانی، بیشتر به چشم می‌خورد.

هواداران طرز معیشت بدوی و تجزیه سیاسی در کشور، که طرفداران گرایش نخستین بودند، در درجه اول عبارت بودند از بزرگان نظامی صحرانشین مغول و ترک، که به مغولان پیوستند. این دسته، از رسوم زندگی قبیله‌ای مغول و شیوه معیشت و اقتصاد صحرانشینی و خانه‌بدوشی جانب‌داری می‌کردند و مخالف زندگی ثابت و سکونت در یک محل، کشاورزی و زندگی شهری، و برعکس خواهان بهره‌کشی غیرمحدود از روستاییان و مردم شهرنشین بودند. یاسای چنگیزخان مقرر می‌کرد که مغولان زندگی خانه‌بدوشی و صحرانشینی را حفظ کنند و در



شهرها سکونت نگزینند. این طرز معیشت با تمدن شهرنشینی و نحوه زندگی مردم ثابت مکان که در این بخش از آن به گرایش دوم یاد می‌کنیم، تعارض آشکار دارد. تعارض میان زندگی بدوی و شهرنشینی، مشکل همیشگی تاریخ ایران در مواجهه با مهاجمان خارجی بوده است. در «گاتا» می‌بینیم که «گوشورون» (روان‌کاو) خطاب به اهورامزدا از آزار مردمان گله می‌کند و از او امن و آسایش و چراگاه خوب می‌طلبد؛ عباراتی از این‌گونه در آموزش زردشت، نمودار کشاکش میان صحراگردان متجاوز و برزگران صلح‌جو و بی‌پناه در زمان ظهور آیین مزدا (مزدیسناپی) است. بعدها روحیه جنگجویی تحت خوی شهرنشینی مورد ضعف و نقصان قرار می‌گرفت؛ چنان‌که ابوالحسن ماوردی، فقیه معروف شافعی، در کتاب *الاحکام السلطانیة* تصریح می‌کند که یک امیر باید نگذارد تا لشکریانش به تجارت یا کشاورزی بپردازند؛ زیرا این امر، مخالف روحیه جنگجویی است.

نمایندگان گرایش نخستین، یعنی هواداران طرز معیشت بدوی، در دولت مغول عبارت بودند از خود چنگیزخان و اخلاف او، خان اولوس جغتای‌خان و خان بزرگ گیوگ قآن و غیره از میان ایلخانان، چند تن نخستین در سیاست خود در این‌باره تردید نشان می‌دادند و این به سبب تناقضاتی بود که در سازمان دولتی آنها وجود داشته و ناشی از تضاد مقررات یاسا با سنن حکومت ایرانی بوده است. اما اینان به‌طورکلی به سران نظامی صحرانشین متکی بودند و به این امر گرایش داشتند. عمال دیوانی و نیز کسانی که مالیاتهای دیوانی را به مقاطعه می‌گرفتند و از صاحب‌منصبان دولتی و بازرگانان ممتاز و کلان بودند که با فاتحان رابطه نزدیک داشتند به هواخواهان این گرایش پیوستند. جریان دوم، یعنی گرایش به مرکزیت، در میان فاتحان ابتدا به گروه کوچکی از اشراف نظامی صحرانشین متکی بود، که به علت خدمت در اردو و در اینجوی‌خان با او روابط ناگسستی داشتند. هواداران این گرایش بخصوص از طرف منگوقاآن و نیز اوکتای قآن همراهی می‌شدند و این دو قآن طرفدار وجود حکومت مقتدرخان، احیای نیروهای تولیدی نابود شده و نزدیکی با اشراف و بزرگان اقوام مغلوب بودند. گرگوز، باسقاق (حاکم) بزرگ اوکتای قآن در ایران (۶۴۱-۶۳۷ق) همین سیاست را پیوسته معمول می‌داشت. اما این سیاست به‌طور عمده به اکثریت اهل قلم و بزرگان ایرانی، یعنی صاحب‌منصبان دیوان و



روحانیان مسلمان و تجار متکی بود. نمایندگان این گرایش سیاسی از ایجاد یک قدرت مرکزی نیرومند و اتخاذ شیوه قدیم حکومت ایرانی یعنی مرکزیت سیاسی و لزوماً جلوگیری از تمایلات نامطلوب گریز از مرکز اریستوکراسی قبیله‌ای و صحراگردی جانبداری می‌کردند و در اجرای این منظور، آنان درصدد موافق ساختن بزرگان ایرانی و ایلخانی، احیای اقتصاد بخصوص کشاورزی مملکت، که بعد از غلبه مغول متلاشی شده بود، و رونق بخشیدن به زندگی شهری، معاملات و بازرگانی بودند.

تعارض دینی در کنار تضاد سیاسی

در ابتدای ایجاد دولت مغول در ایران، تعارضی دینی وجود داشت میان عناصر بودایی و نیز مغولانی که دین مسیح را اختیار کرده بودند با عناصر مسلمان یعنی امرای ترک که اهل قلم و اشراف و روحانیان مسلمان ایرانی از آنان حمایت می‌کردند. در این مسئله، عنصر مسیحی به‌طور عمده شامل افراد قبیله مغولی (یا ترکی) کرائیت بود که از آغاز قرن پنجم هجری/ یازدهم میلادی به مذهب نسطوری مسیحی درآمده بودند.

دین بودا در ایران سابقه‌ای دیرین دارد. اشپولر به استناد منابع متعددی می‌گوید که این دین تقریباً از ۱۵۰ سال پیش از میلاد مسیح در میان ایرانیان رواج پیدا کرده بود. اما در قرنهای بعد در مقابل دین زرتشت عقب‌نشینی کرد. با غلبه مغول، دین بودا برای مدتی کوتاه باز در ایران رونق گرفت. اصولاً یکی از موضوعهای مهمی که منشأ آثار اجتماعی فراوانی شده، وضع دین و مذهب در دوره مغولان است. آثار رشیدالدین فضل‌الله همدانی حاوی اطلاعات مفیدی در این زمینه است؛ از جمله می‌خوانیم که زمانی پیش از قدرت یافتن چنگیز - کوشلوک‌خان از قوم نایمان پس از استقرار و در واقع، پناه بردن به خان قراختای در آنجا - کورخان را برکنار کرد و دختر کورخان قراختایی را، که پدر به‌دست خود به او داده بود، وادار به بت‌پرستی کرد و کار را بدانجا کشانید که مسلمانان را مجبور به انتخاب دین مسیح یا بت‌پرستی می‌کرد و در تاریخ مبارک غازی نوشته است که «شیوه بت‌پرستی که از بدو اسلام در جمیع دیار، شعار آن به کلی مرتفع شده بود در زمان ایشان [مغول] ظاهر گشت و آن طایفه، قوی‌حال شدند و اصناف بخشیان بت‌پرست را از



بلاد هند و کشمیر و ختای و اویغور به اعزاز و اکرام تمام بیاوردند و در هر موضع، بت‌خانه‌ها ساخته و اموال فراوان بر آن صرف کردند. از فعالیت پیروان دیگر ادیان نیز در آثار رشیدالدین سخن رفته است.

اما وضع همیشه بدین منوال نبود. رشیدالدین حکایت می‌کند که گاهی سلاطین مغول نظیر اوگتای قاآن از مسلمانان حمایتها کرده‌اند. یا منگوقاآن، با آنکه عیسوی بود، ائمه و مشایخ اسلام را از عطایای خود بهره‌ور می‌ساخت. در سیاست حمایت سلاطین مغول از مسلمانان، تمایل به مرکزیت سیاسی به چشم می‌خورد که در اصل از خصوصیات سیاست مدبران ایرانی بود. هنگامی که منکو (مونگوقاآن) دستور داد تا در بخارا به تولیت سیف‌الدین باخرزی مدرسه‌ای ساختند و بر این مدرسه و مدرسان آن دیه‌ها وقف کرد تمایل به سیاست گرایش به مرکزیت به‌وضوح به چشم می‌خورد. لازم به ذکر است که گذشته از تلاش عناصر مسلمان و ایرانی در «درگاه» عامل ضرورت سیاسی نیز در این امر یعنی حمایت سلاطین مغول از مسلمانان نقش عمده داشته است. نابسامانیهای سیاسی، وجود انحطاط اقتصادی و از هم‌گسیختن نظم اداره کشور، طغیان برخی امراء که گاهی به هوای تجزیه و استقلال سر به نافرمانی برداشته بودند، نظیر دوران غازان‌خان، اساس حکومت را متزلزل می‌کرد و لذا چاره در تأمین مرکزیت سیاسی بود و از این روی، هواداران این مسئله که در درجه اول صاحب‌منصبان دیوان، اربابان قلم، اعیان و روحانیان مسلمان ایرانی بودند، در مورد توجه قرار گرفتن اسلام و در کنار آن ایجاد سیاست تمرکز، مداخله مستقیم داشتند.

در قلمرو دولت مغول، تناقض آشکاری در وضع دینی آشکار شده بود و در کشوری که در هنگام غلبه مغول به گفته موله: «یکی از اسلامی‌ترین کشورها در خاورمیانه نزدیک» بود تهاجم آنان، قدرت جماعات غیراسلامی ایران را تقویت بخشید. چنگیز و اوگتای، شمنی مذهبانی بودند که تمایلی به گرویدن به دینی دیگر نداشتند؛ اما چنگیز به ادیان دیگر علاقه‌مند بود و چه مستقیم و چه غیرمستقیم، به تحقیق و استفسار در عادات و رسوم جماعات دینی بیگانه می‌پرداخت. گیوک، گرایش زیادی به مسیحیت داشت ولی در عمل، شمنی مذهب باقی ماند. چنین می‌نماید که منگوقاآن نسبت به مسائل دینی تا اندازه‌ای بی‌تفاوت بوده است. نشان دادن تمایل به آیین



بودایی از سوی قویبلای قآن سبب شد تا برادرش هولاکو نیز نسبت بدان دین تمایلاتی نشان داد- در واقع تقریباً محقق است که هولاکو به کیش بودایی درآمده بود- لذا مذهب شمنی، اهمیت رسمی خود را از دست داد؛ اما این اتفاق در رسوم دینی سستی مغولان رخ نداد. ساحران هنوز فراوان و معزز بودند، مسلمانان ایران اکثراً سنی مذهب باقی ماندند. گذشته از بغداد، اصفهان و شیراز نیز دژ مستحکم مذهب سنت بودند، اما در دوره مغول و ایلخانان بود که کلام شیعه امامیه شکلی متعارف و قانونی یافت و تثبیت گردید و در واقع پس از سقوط خلافت سنی در بغداد و وقتی که حکومت ایلخانی، خلاف دولت سلجوقی، به ابراز همدلی بیشتر با تشیع، یعنی شیعه دوازده امامی پرداخت؛ دشمنی دیرینه میان دو شاخه بزرگ اسلام تا اندازه‌ای فروکش کرد. دو تن از نمایندگان برجسته اندیشه شیعه در این دوره، نصیرالدین طوسی متوفی ۶۷۲ق و شاگردش علامه حلی متوفی ۷۲۶ق بودند. گرایش به شیعه در بسیاری از محافل در درجه نخست به علت عرفان است که در این ایام، چند سیمای شیعی جالب توجه را آشکار ساخت. به هر تقدیر، تصوف با صبغه شیعی، برجسته‌ترین سیمای دینی ایران در این دوره و خصوصاً از لحاظ تحولات آینده باقی ماند.

تشکیلات لشگری و کشوری

۱- دستگاه لشگری

از ویژگیهای دوران نخستین مغولان، انتخاب عده‌ای به نام «قراولان خاصه» بود. این عده را کشیکچی می‌گفتند. احیای تشکیلات کشیکچیان در واقع از سال ۶۰۳ق/ ۱۲۰۶م صورت گرفت. بیشتر سرداران چنگیزخان از میان کشیکچیان برخاستند.

تومانان- بارتولد از امیرتومان یا سرکرده ده هزار تن در عهد چنگیز سخن به میان می‌آورد.^۲
نویان- در میان رجال و اطرافیان چنگیز، عالی‌ترین مقامات از آن شاهزادگان و خاندان او بود و این شاهزادگان را «نویان» می‌گفتند. تولی‌خان، فرزند کوچک چنگیز که در امور نظامی، دستیار اصلی پدر خویش بود، لقب «الغ نویان» یعنی امیربزرگ (نویان بزرگ) داشت و برادران کوچک یعنی تموغا و بیکتکتای نیز نویان نامیده می‌شدند.^۳



مریتوچریک (سوارکاران) - قسمت اعظم سپاهیان مغول را سوارکاران تشکیل می‌دادند. با توجه به جغرافیای طبیعی وطن مغولان و مسافت طولانی، اسب وسیله بسیار ضروری برای نقل مکان بود. اگرچه ارتش چنگیزخان نخست تنها از سواران تشکیل می‌شد، بعدها واحدهای پیاده و مهندسی نیز بر آن افزوده شد که بخش بزرگ آن از نیروهای کمکی چین و ایران تشکیل یافته بود که در آن، گذشته از آرامنه، گرجیها نیز به خاطر دلیریشان که با تهور مشهور مغولان هم‌ارزش بود، نقش مهمی داشتند.

ترخان - اشراف لشگری به لقب «ترخان» ملقب بودند؛ ترخانان امتیازات ویژه‌ای داشتند. در درجات مختلف مراتب و مقامات لشگری همان اصول فئودال حکومت می‌کرد و همان رابطه وفاداری شخصی، آنها را به یکدیگر پیوند می‌داد. رئیس واحدهای ده نفری «اربان»، یکصد نفری «جاقون» یک هزار نفری «مینگان» بود.

در عهد چنگیزخان، قشون مغول به سه دسته تقسیم شده بود. تقسیم‌بندی آنها بر طبق جهت‌یابی مغولان صورت می‌گرفت. به جنوب «میسره» (جگون‌کار) می‌گفتند؛ در مشرق آن بدواً فرماندهی با «موقالی» بود که از قوم جلایر بود؛ وسط یا قلب قشون «گل» بود که تحت فرماندهی «بارین‌نایا» یا «چاقان» قرار داشت. چاقان جوانی بود از قبیله «تنقوت» که چنگیزخان او را به پسری خود برگزیده و تربیت کرده بود.^۴

در مورد محل توقف سپاهیان مغول، اطلاعات جامعی در دست نداریم؛ اما می‌توان گفت که در جلگه‌ها و مراتع و مرغزارهای اطراف شهرها اردوگاههای مخصوص برای سپاهیان وجود داشته است و وجود این اردوگاهها تا بدانجا اهمیت پیدا می‌کرد که شهرها را تحت‌الشعاع خود قرار می‌داد. چنان‌که در بلخ، اردوگاه مغول برپا شد و در مرو و در هنگام هولاکو، آن‌قدر مرغزارهای اطراف مراغه از جهت وجود سرگین بسیار در آن، مورد علاقه قرار گرفت که شهر مراغه پایتخت هلاکو شد.

شکل و هیئت جنگجوی مغول را که قهرمان این دوران جهانگیری و کشورگشایی است، نقاشان چینی مکتب «چائو- مونگ- فو» با مهارت و زیبایی ترسیم نموده‌اند. سرباز مغولی در اردو، کلاهی پوستی بر سر داشت که این کلاه دارای دو روگوشی است. جورابهای سرباز، پشمی



است و موزه‌های او نمادی؛ یک روپوش بلند که از زانو هم پایین‌تر می‌آید دربردارد. در موقع پیکار، یک کلاه چرمی که پشت سر و گردنش را نیز محفوظ می‌داشت بر سر می‌نهاد و یک درع و خفتان محکم و نرمی، که از چرم ساخته شده و سیاه رنگ بود، بر تن می‌کرد.^۵

۲- دستگاه کشوری

چنگیزخان درگذشت و در بستر بیماری، جانشین خود را برگزید. انتخاب این جانشین، شایسته دقت است؛ چرا که خلاف سنت معمولی مغولی که باید پسر ارشد بر جای پدر نشیند، فرزند سوم انتخاب شد؛ در حالی که از پسر ارشد، پس از مرگ جوجی، فرزند ارشد جغتای بود، کوچک‌ترین تقصیر و خطایی سر نزده بود و مورد لطف و عنایت کامل پدر نیز بود؛ اما اوگتای قآن جانشین برگزیده چنگیزخان زیرک و هوشیار و در مواقع لزوم، دست و دلباز و دوست‌یاب و در جای خود سخت‌گیر، سفاک و بی‌رحم بود؛ ولی آنچه صفت مشخصه اوست توجه او به اسلام است و مهم‌ترین خصیصه او مدارا با ایرانیان بود که صلاح چنین بود تا شخصیتی ریاست این منطقه را برعهده بگیرد که پس از خاتمه پیروزیها با مسلمانان به نرمی و با روش خود آنان عمل کند، کاری را که جغتای نمی‌کرد؛ زیرا وی به تمام معنی سازش‌ناپذیر، متعصب، سخت‌گیر و سنت‌پرست بود به طوری که از جانب پدر، ریاست نظارت بر یاسا را برعهده داشت.

به هر روی، وجود این جانشین در ابتدای کار حکومت مغولان بر ایران، اهمیت بسیار دارد چراکه تحریکات زردنژادان و بودایی مذهب‌بان را در کار ایرانیان کنترل می‌کرد و از طرف دیگر، ایرانیان توانسته بودند در عمق افکار اوگتای رسوخ نمایند.

توفیق بزرگ ایرانیان از آنجا آغاز شد که اوگتای قآن در بدو سلطنت، حکومت ایالات اسلامی تحت تابعیت را همچون گذشته در اختیار محمود یلواج باقی گذاشت. از طرف دیگر، اوگتای، اقدامات اساسی دیگری نیز به مرحله عمل گذاشت از قبیل ایجاد شغل و مقام «تمناچی» و تثبیت و تعیین میزان مال و خراج و تأسیس پست (یام).



در ایران، نمایندگان قدرت عالیّه دولت، حکام بودند که مشمولیت اداره ایالتی را به عهده داشتند و شحنه‌ها، که به فرماندهی شهرها گمارده می‌شدند، در واقع بعد از داروغه‌ها قدرت بالایی داشتند.

واژه داروغه از لغت درو (Darv) مغولی به معنی «فشار دادن» و «مهر کردن» گرفته شده است؛ این واژه در سلسله مراتب دیوانی مغولان به منصب مهمی اشاره دارد. اصطلاح داروغه برای اولین بار در روزگار ایلخانان وارد تاریخ ایران شد، لیکن قبل از آن در میان مغولان کاملاً مرسوم بود.

چنگیزخان در مغولستان و کشورهای همسایه آن، ترکستان و ماوراءالنهر، دستگاه کشوری به وجود آورد و عمدتاً از سرمشقه‌های بیگانه استفاده کرد. چینی‌ها که بخصوص از سال ۶۱۱ق قلمرو آنان به تصرف چنگیزخان درآمد در سازمان کشوری چنگیزخان سهیم بوده‌اند. اوگتای قلمرو خود را به ده ایالت تقسیم کرد ولی دیگر به اداره این ایالات توجه زیادی نداشت. از آنجا که در امپراتوری مغول، سلطان، مطلق‌العنان و دارای اختیارات نامحدود بود، برای محدود کردن او شورایی به نام قوریلتای (شورای ایل) وجود داشت.

به هر روی، مغولان پس از به دست آوردن امپراتوری بزرگ خود، ایران و چین، به اربابان یک‌جانشینی تبدیل شدند که سستهای دیرپا و پیچیده مناطق تحت تصرف خود را نادیده گرفتند. اگرچه با وارد کردن عناصری از قبیل داروغه‌چی و نظایر آن، بندهای موجود را در این جوامع دستکاری کردند لیکن اجازه دادند که نظام اداری موجود تا اندازه‌ای هم استمرار یابد؛ البته در فاصله‌ای که چنگیزخان ایران را اشغال کرد تا استقرار ایلخانان، غالباً غیرایرانیها مهم‌ترین مناصب را در اختیار داشتند.

حکومت مغولی معمولاً پی‌ریزی نظام سیاسی خود را با اعلام قوانین مشخص می‌کرد. اسناد تدوین یک چنین نظام قانونی به چنگیزخان معروف است و در حقیقت «یاسای بزرگ» او تا مدت‌ها از مبانی قانونی و اجتناب‌ناپذیر امپراتوری مغول محسوب می‌شد. از مجموعه قوانینی که «یاسای بزرگ» نامیده می‌شد و نسخه‌ای از آن برای مراجعه در خزانه‌های شاهزادگان مغول نگهداری می‌شد، هیچ نسخه کاملی به دست نیامده است. اما با گردآوری و طبقه‌بندی قطعاتی که



در منابع مختلف نقل شده است می‌توان تاحدودی آن را بازسازی کرد. چهره اصلی در سراسر این قانون برادرخوانده یا به گفته رشیدالدین فرزندخوانده^۶ چنگیزخان یعنی شی‌گی قوتوقو است که در قوریلنای ۱۲۰۶م به مقام قاضی‌القضاتی (یرغوچی) منصوب شد و براساس اصول پذیرفته شده، یاسا به او سپرده شد.

به دو طریق می‌توان یاساها و محتوای آن را بررسی کرد: یکی تاریخ سری^۷ و گزارش از قوریلنای ۱۲۰۶ و دیگر مطالب التون دبتر که رشیدالدین از آنها استفاده کرده است.

نخستین مطلبی که باید به آن توجه کرد این است که واژه یاسا به صورت «یسق» و به مفهوم دستور یا فرمان به‌کار رفته است. بنابراین یاساها در اصل، دستوراتی بوده‌اند که به حسب مورد صادر می‌شدند و درواقع نوعی قانون موردی بودند که رو به تکامل گذاشتند. اما در مورد رشیدالدین در جایی که از قوریلنای بزرگ ۱۲۰۶ بحث می‌کند هیچ اشاره‌ای به یاسا نکرده است. از طرف دیگر، هنگامی که به بررسی اثر جوینی می‌پردازیم مشاهده می‌کنیم که او نیز درباره یاسای بزرگ چیزی نگفته است. فصل مورد استناد از کتاب او به بحث درباره آموزش نظامی مغول، ارتباطات، مالیات و قلمروهای فتح شده و نظایر آن اختصاص دارد و به نوشته جوینی، فرمانهای چنگیزخان درباب این مسائل، مکتوب و برای مراجعه نگهداری می‌شد. شاید بتوان چنین تصور کرد که متن یاسا نیز مانند التون دبتر تابو قلمداد می‌شده ولی به هرحال، مغولان مجموعه قوانینی را اعمال و اجرا می‌کردند که متن کامل آن در دسترس نبوده است.

دبیرخانه (دیوان)

مغولان زبان داشتند ولی خط نداشتند و لذا چنان‌که قبلاً بیان شد خط اویغوری به آنان آموزش داده شد تا بتوانند سازمان حکومتی خود را بهتر اداره نمایند؛ آنان به‌راستی پی بردند که باید سازمانی مرکزی برای اداره امور دولت ایجاد کنند تا قوانین و فرمانهایی را که فرمانروا و اطرافیان او وضع یا صادر می‌کنند تدوین و نگهداری و منتشر نمایند. چنگیزخان به کمک مشاوران اویغوری‌اش و با رایزنی دبیران چینی و ایرانی دبیرخانه دولتی را به‌وجود آورد. گیوک، بلغای آغا را که نسطوری و قاضی‌القضات بود به ریاست دبیرخانه دولتی گمارد. نویسندگانی چون



رشیدالدین او را «رئیس‌الکتاب» خوانده‌اند. گیوک صدور مثالها و فرمانهای قانونی (یرلیغ) را به او واگذار کرد. دبیرخانه او صاحب منصبانی داشت که اکثر آنان مسلمان بودند و اغلب به زبانهای رسمی دربار چون مغولی، فارسی، اویغوری، ختایی، تبتی و تنکوتی آشنا و برای تمام این زبانها لغت‌نامه‌های مخصوص تدوین شده بود.

در دوران منکو هر سرزمینی طبق قواعد و رسوم و عادت قومی و ملی آن اداره می‌شد و بدین منظور در دبیرخانه خان بزرگ، دبیرانی از نمایندگان همه ادیان و اقوام و ملیتها، ایرانیان، اویغوریان، چینیان و تبتیان و ... پذیرفته می‌شدند. منکو نقشه اوگتای را درباره تنظیم امر وصول مالیاتها و پایان بخشیدن به خودکامگی در اخذ عوارض تجدید کرد. خان بزرگ علناً اعلام داشت که اندیشه وی متوجه اعتلای سطح رفاه و آسایش مردم است نه پر کردن خزانه خویش.

مالیات

درباب هیچ‌یک از نهادهای امپراتوری مغول به اندازه بحث مربوط به مالیات نظام‌سازی بیش از حد نشده است. مورخان ضمن بررسی منابع فارسی مربوط به عهد مغول به این نتیجه رسیده‌اند که برای مالیات از ۴۵ اصطلاح مختلف استفاده می‌شده است؛ البته این به معنای آن نیست که ۴۵ نوع مالیات مختلف وجود داشته است؛ زیرا این اصطلاحها در زمانها و مکانهای مختلف متفاوت بوده است. نظام مالیاتی مانند کل نظام حکومتی مغول آمیزه شگفت‌انگیز و متناقض‌نمایی بود از روشهایی که فاتحان صحراگرد مغول ساخته بودند.

نظام مالیاتی مغول هنوز هم مبهم باقی مانده است. دلیل این امر، نارسایی در پاره‌ای موارد، ابهام منابع و تفاوت معنای یک اصطلاح در ازمنه و نواحی مختلف است. نظام مالیاتی مغولان و اوایل دوران ایلخانان تقریباً مشابه بوده است. ۴۵ اصطلاحی را که برخی از مؤلفان از آن یاد کرده‌اند که پاره‌ای از آنها در دوره بعد هم به کار رفته‌اند، بیشتر متعلق به دوره پیش از مغول یعنی عهد سلجوقی و حتی پیشتر از آن است.



شبکه‌های یام

برقراری فرمانروایی بر امپراتوری وسیعی چون قلمرو مغولان، بی‌مدد یک شبکه ارتباطی منظم کاری بس دشوار می‌بود. مغولان نظام ارتباطی کارآمدی به نام «یام» ابداع کردند که سازماندهی و کارایی آن سبب شگفتی سیاحان اروپایی شد. مارکوپولو به‌ویژه با این مسئله مواجه شده و گزارشی که از چگونگی عملکرد آن به‌دست داده است یکی از منابع ارزشمند اطلاعاتی ما به‌شمار می‌رود.^۸ شبکه ارتباطی یام، هدفهای متعددی را دنبال می‌کرد. این شبکه، به منظور تسهیل رفت و آمد ایلچی‌های خارجی و مغول به دربار مغول طراحی شده بود، بخصوص در فاصله میان مغولستان و چین شمالی، به منظور مبادله کالا مورد استفاده قرار می‌گرفت و نقل و انتقال سریع فرامین سلطنتی را به بخشهای مختلف امپراتوری میسر می‌ساخت و چارچوبی را پدید می‌آورد که مغولها از طریق آن می‌توانستند اطلاعات را در اسرع وقت دریافت نمایند. تجار و معتمدان مغول نیز، که همراهان زیادی داشتند و می‌توانستند درخواستهای مأموران یام را برآورده سازند از این شبکه استفاده می‌کردند. تعداد فرامینی که این قبیل سوء استفاده‌ها را ممنوع می‌کرد نشان‌دهنده رواج گسترده آن بوده است.^۹

مقامات

مقام صاحب دیوانی

وظیفه صاحب دیوانی که عبارت بود از اداره امور مالیه و عایدات مملکت و تقریباً معادل بود با وظیفه مستوفی‌الممالک در ایران معاصر یا وزارت مالیه اکنون، از دوران سلجوقیان و خوارزمشاهیان به عهده خانواده صاحب دیوان جوینی بوده است و بدین جهت، اغلب افراد این خانواده به صاحب دیوان معروف‌اند هرچند شغل بعضی از آنان منحصر به صاحب دیوانی نبوده است مانند شمس‌الدین جوینی که در عهد اباقا، پسر هولاکو، وزیر اعظم و صاحب اختیار مطلق بود و کم‌ترین وظیفه او صاحب دیوانی بوده است و همچنین علاءالدین جوینی که در عهد اباقا حاکم عام عراق عرب بود. نسب این خاندان به فضل بن ربیع معروف، حاجب و پرده‌دار خلفای



بنی‌عباس می‌رسد. اعقاب فضل بن ربیع در جوین سکونت گزیدند و در آنجا مقام و اعتباری یافتند.

سلسلهٔ خاندان وزارت در عهد مغولان و ایلخانان مغول خود، بحثی جداگانه را می‌طلبد. تنها به این بسنده می‌شود که نفوذ خاندان وزارت را در ایران دورهٔ مغول بیشتر ایرانیان استحکام دادند و این امر سبب تجدید آبادانی و مرمت خرابیهای ایران شد. علاوه بر آن، خاندان جوینی و دیگر خاندان وزارت در این عصر، عموماً مردم فاضل و دانشمند و ادیب و ادب‌دوست و شاعرنواز بودند و وجود وزیران این عهد، حتی آنها که در علم و فضل مرتبهٔ اعلیٰ نداشتند، در دورهٔ پراضطراب مغول، مغتنم شمرده می‌شد. اینان که ایرانی و غالباً مسلمان بودند در حفظ سنن و آداب تا آنجا که مقدورشان بود کوشیدند و توانستند حوزه‌های فروریخته و ازهم‌گسیختهٔ علم و ادب را فی‌الجمله رونق بخشند و با ایجاد کتابخانه‌ها و گرد آوردن ادیبان و فاضلان سبب رونق بازار دانش شوند.

حاکم یا والی و نایب

نمایندگان خانها و ایلخانان در ایالات، عنوان حاکم و گاه نیز عنوان والی داشتند. مناصب حکومتی گاه‌به‌گاه به عنوان مقامی افتخاری به برخی افراد داده می‌شد که اصولاً هیچ مسئولیت رسمی نداشتند و در بین‌النهرین نیز چند حاکم وجود داشت که مسئول ادارهٔ امور ولایات کوچک بودند. اغلب حکام در ایالات تا سال ۶۹۴ ق قائم‌مقام داشتند که عنوان نایب داشت. «نواب» اغلب از میان افراد خانواده‌های ایرانی، که در دستگاه دولت به‌کار اشتغال داشتند، انتخاب می‌شدند و اغلب عهده‌دار وظایف کشوری ایالات و ولایات بودند.

مناصب عرفانی

در قرن هفتم هجری، عرفان و تصوف به‌صورت مکتبی علمی درآمد و رنگ علوم و مباحث فلسفی گرفت و تصوف که از این پس می‌توان آن را «علم عرفان» یا «تصوف فلسفی» نامید در حوزهٔ علوم رسمی درآمد و در ردیف دیگر آموختنی‌های زمان مانند فلسفه و علم کلام جایی



برای خود باز کرد. اما مقامات عرفانی رسماً هنوز در شمار مناصب شرعی بود و علما و مشایخ و درویشان مانند ادوار بعد، دو گروه مشخص را تشکیل نمی‌دادند. با این حال، از خصوصیات قرن هفتم هجری همانا نفوذ و کثرت خانقاهها است که در قرون گذشته برای اجتماع صوفیه به سادگی بنا می‌شد و در این قرن به اوج عظمت و اهمیت خود رسید. چنان‌که منصب «شیخ الشیوخی» در عداد مناصب رسمی دولتی درآمده بود و خانقاه از مراکز مهم اجتماع به‌شمار می‌رفت.

مناصب رسمی عرفانی در این دوره عبارت بود از شیخ الشیوخ (شیخ المشایخ)، رشیدالدین از صدرالدین، وزیر گیخاتوخان و شیخ محمود که شیخ المشایخ گشته بود می‌گوید و در مکاتبات خویش از شیخ ابوحفص عمر سهروردی به‌عنوان شیخ الشیوخ عالم نام می‌برد.

مراکز تعلیم و تربیت

استیلای مغول، خواهی نخواهی تأثیر بالنسبه مهمی در تمدن و معارف ایران داشت و آن ارتباط یافتن ممالک مشرق و مغرب است؛ یعنی ایران در واقع به جهت آنکه بین چین و اروپا قرار داشت و این سه حوزه، قلمرو امپراتوری مغول را تشکیل می‌داد لاجرم هم از چین و اروپا تأثیر می‌پذیرفت و هم بر آن تأثیر می‌گذاشت و هم به صورت واسطه و رابطی بین آن دو عمل می‌کرد که ما آمدن بسیاری از علما و ادبا و هنرمندان و ارباب دانش و معرفت چینی، اویغوری، تبتی، ارمنی و فرنگی را به پایتخت ایلخانان و انتشار معلومات ایشان و رفتن دانشمندان ایرانی به سایر نواحی را شاهد هستیم.

وجود مدارس و مراکز علمی و عالمانی که از حمله مغول جان سالم به‌در برده و به پناهگاههای امن اطراف پناه برده بودند و به ادامه تعلیمات و تدریس و سنتهای علمی قدیم سرگرم بودند سبب شد تا به محض فرو نشستن آتش فتنه و آرامش مختصر پدید آمده از آن، دست به تشکیل مراکز یا تعمیر و بازگشایی مراکز تعلیم و تربیت زنند و اندک اندک به همت آن طالبان علم، علم از پریشانی بیرون شد و بازار دانش رونق یافت. اگر ناحیه‌ای از آسیب در امان مانده بود بر تشکیلات آموزشی آن افزوده گشت یا آنجا که آسیب زیاد دیده بود بازسازی علمی شد.



در بغداد، مدرسه نظامیه هنوز باقی بود. در ۶۷۰ق عطاملک جوینی صاحب دیوان از محل موقوفات مدرسه بازار آن را که سوخته بود از نو ساخت. مدرسه مستنصریه در بغداد هم در گیرودار حمله مغولان آسیبهای فراوان دیده بود و در ۶۶۸ق به فرمان عطاملک جوینی، حاکم بغداد، تعمیر شد. مدرسه شرابیه که اقبال شرابی متوفی ۶۵۳ق در سال ۶۲۸ در بازار عجم بنا کرد و بر مذاهب مختلف وقف نمود و مدرسان بر آن معین کرد از مراکز مهم تعلیم و تربیت بغداد در دوره مغول شناخته شده‌اند.

در ایران نیز با همه ویرانیهایی که در آن راه یافته بود، بازمانده مدارس پیش از مغول و همچنین مدرسی که بعد از آن واقعه بنا شده بودند دیده می‌شود. ابن بطوطه، سیاح مشهور که در اواخر سلطنت ابوسعید بهادرخان و آغاز فترت بعد از مغول به ایران آمده بود، از مدارس متعددی اسم برده است از آن جمله: مدرسه‌ای که در شوشتر دید، منسوب به شرف‌الدین موسی بن صدرالدین سلیمان که ابن بطوطه خود در آن سکونت کرد و مدرسه‌ای دیگر در ایذج، مرکز حکومت اتابکان لرستان، که در آن مسجد و در خارج آن حمامی وجود داشت و اطراف آن را باغهایی احاطه می‌نمود و مدرسه‌ای که در شیراز و نیشابور دیده و آن را از مدارس خراسان و عراقین و دمشق به مراتب بهتر دانسته است و این امر نشان می‌دهد نیشابور که در حمله مغول ویران شده بود در اواخر دوره ایلخانان به آبادانی گراییده بود.

از مدرسی که یقیناً در دوره تسلط مغول ایجاد شد یکی مدرسه‌ای که سیوزقوقتینی (متوفی ۶۴۰ق) مادر منکو به گفته رشیدالدین: «... یک هزار بالش نقره بداد تا در بخارا مدرسه سازند و شیخ‌الاسلام سیف‌الدین باخرزی قدس‌الله روحه‌العزیز مدیر و متولی آن کار خیر باشد و فرمود تا ریهها(?) خریدند و بر آن وقف کردند و مدرسان و طالب علمان را بنشانند و دائماً صدقات به اطراف و نواحی فرستادی...».

اما در دوره مورد نظر ما نثر فارسی و ادبیات فارسی دورانی تقریباً باشکوه را آغاز کرده است. نثر زبان فارسی به‌ویژه به جهت کساد رونق بازار ادبیات عرب رشد و نمود یافت که از مهم‌ترین عوامل آن می‌توان از موارد زیر نام برد:



الف- بسط قدرت سلاطین فارسی زبان در آسیای مرکزی و هندوستان غربی که نتیجه استیلای متمادی آل‌افراسیاب و خوارزمشاهیان بر حدود کاشغر و فرغانه در ترکستان و ماوراءالنهر و سلاطین غور و غلامان ایشان بر هند غربی بوده است. در این نواحی، مردم خواهی نخواهی به فارسی شعر می‌گفتند و به این زبان کتاب می‌نوشتند. در ممالک روم و آسیای صغیر نیز، چون غالباً فرزندان یا امرا یا عمال سلاطین ایران، اداره‌کننده بودند زبان فارسی ریشه دوانید.

ب- به علت گسیخته شدن رشته ارتباط مستقیمی که مراکز علمی ماوراءالنهر و خراسان و عراق و فارس با بغداد و دمشق و مصر در عهد خلفا داشتند و قوت یافتن فارسی به تدریج احتیاج به تألیف کتب فارسی محسوس شد و این کار ابتدا به صورت ترجمه کتب مهم علمی یا تاریخی شروع شد و سپس تألیف رسماً به فارسی انجام گرفت.

ج- در عهد استیلای مغول، چون این گروه لطایف زبان و ادبیات فارسی را در نمی‌یافتند و اصلاً مانند سلاطین و امرای قبلی عادت به شنیدن مدایح و شاعرپروری نداشتند و دیگر کسی هم برای تشویق شعرا و بخشیدن صله‌های گرانبها باقی نمانده بود، بازار شعر و شعرای مداح و قصیده‌سرا کساد شد و لیکن اشعار عرفانی بعد از انتشار افکار و نوشته‌های عرفای بزرگ عهد سلاجقه روم و خوارزمشاهیان مثل محیی‌الدین ابن‌العربی و مجدالدین بغدادی و شیخ نجم‌الدین کبری و شهاب‌الدین سهروردی ترقی فوق‌العاده یافت و شاید بلایای عهد استیلای تاتار و گذشتن دوره آرامش و پیش آمدن دوره رضا و تسلیم و سرنگون شدن دولتها نیز سبب رشد این گونه افکار شد. خلاصه مطلب آنکه در عهد استیلای تاتار، نثر فارسی به علت احتیاجات اداری و بی‌رونقی بازار عربی رواج کلی یافت و نظم عرفانی، بهترین نمونه‌های خود را در این دوره عرضه کرد و شاید بتوان گفت که از این حیث، هیچ‌یک از ادوار ادبی، قابل مقایسه با این دوره از ادبیات ایران نباشد؛ چه این زمان، زمانی است که امثال شیخ عطار، مولوی رومی، سعدی شیرازی، اوحدی اصفهانی، فخرالدین عراقی و شیخ محمود شبستری و ... عالی‌ترین افکار عرفانی و تصوف را در آراسته‌ترین لباس نظم فارسی به جلوه درآوردند.



د- تاریخ‌نویسی به اتفاق آراء محققان، یکی از ویژگیهای بزرگ ادبی و فرهنگی عهد ایلخانان است و در هیچ دوره‌ای از ادوار ادبی ایران، فنّ تاریخ‌نویسی تا این حد پیشرفت نکرده ولیکن یکی از علل مهم این پیشرفت را در دوران ایلخانان باید در دوره استیلای مغول جستجو کنیم.

علاقه‌مند بودن مغول و سلاطین آن قوم به بقای ذکر نام آنان و نیز در کشور چین و اویغور هم کار ضبط وقایع گذشته در حدود معارف آنان معمول بوده و بسط قلمرو حکومت چنگیزخان تا اکناف چین و استفاده از سفرا و مطلعان چینی در تهیه مواد تاریخ کبیر مغول باید مورد توجه قرار گیرد. منهاج‌الدین سراج‌الدین در طبقات ناصری از قول قاضی وحیدالدین فوشنجی روایت کرده که علاقه خاص چنگیزخان به بقای نام در صفحات روزگار، موجب رونق تاریخ‌نویسی شده است. چنگیزخان علاقه‌مند بود تا اولاً از سابقه قوم او و آنچه بر آن گذشته است اطلاعات به آیندگان داده شود و از جانب دیگر، مایل بود تا آنچه را انجام داده است دیگران بدانند.

وقوع حوادث بزرگ و وقایع مهم نیز، یکی از علل پیشرفت فنّ تاریخ‌نویسی و از عوامل تشویق مورخان به ثبت و ضبط حوادث به‌شمار می‌رود. دوره مورد بحث ما از این لحاظ، وضع مشخص و ممتازی دارد. مسخر شدن قلمرو خوارزمشاهیان و انقراض خلافت بغداد، و فتح قلاع اسماعیلیه و تشکیل امپراتوری وسیع مغول و بسط فتوحات مغول تا مرزهای مغرب زمین این دوره را از طوفانی‌ترین ادوار تاریخ قرار داده است.

برخورد افکار و آگاهیهای مختلف و ایجاد روابط با ملل اروپایی و دربارهای مسیحی و ورود اطلاعات و علم و فنون چینی و مغولی به ایران از یک سو و ذوق مورخان فاضل و نکته‌سنجی چون جوینی و همدانی از سوی دیگر، آنان را به توجه به تاریخ ملل و ضبط صحیح آن واداشت به‌ویژه که در آثار این دو مورخ، مطالب دقیق و جامعی درباره تاریخ مغول و خاندان چنگیز می‌یابیم؛ از سوی دیگر، به‌ویژه در آثار رشیدالدین، ضبط صحیح وقایع شیوه‌ای جدید به خود گرفته است.

مواجهه با تمدن و فرهنگ غنی پربار و بادوام ایران، موجب اصلی تشویق سلاطین مغول به نقل و ضبط تاریخ این امپراتوری گردید به‌ویژه که ایلخانان خیلی زود دریافتند که در عنصر ایرانی به سرعت مستحیل خواهند شد و باید از نام آنان، آوازه‌ای نیک باقی بماند.



پی‌نوشت‌ها

۱. آرانسکی، ای. م.، مقدمه *فقه اللغة ایرانی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۸، ص ۲۲۲۷.
۲. بارتولد، و. و.، *ترکستان‌نامه*، جلد دوم، ترجمه کریم کشاورز، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، ص ۸۰۲.
۳. همدانی، رشیدالدین، *جامع التواریخ*، ج ۱، به کوشش بهمن کریمی، تهران، اقبال، ۱۳۳۸، ص ۵۵۲؛ عظاملک جوینی، *تاریخ جهانگشا*، ج ۱، تصحیح قزوینی، طبع لیدن، ۱۳۲۹، ص ۲۹.
۴. پلبو، پُل، *تاریخ سری مغولان*، ترجمه شیرین بیانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۱۲-۱۱۱.
۵. گروسه، رنه، *امپراتوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۵۳، ص ۳۶۶.
۶. فضل‌الله همدانی، رشیدالدین، *جامع التواریخ*، ص ۴۱۴.
۷. پلبو، همان، *تاریخ سری مغولان*، ص ۸۴-۸۳.
۸. مارکوپولو، *سفرنامه*، با مقدمه جان ماسفیلد، ترجمه حبیب‌الله صحیحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰، ص ۱۵۷-۱۵۲.
۹. فضل‌الله همدانی، همان، ج ۱، ص ۴۳۴ به بعد (مثالها، حکمها، بیلکها، فرمانها).